

۱۳۶۱ هجری قمری

له و علیه ویرایش

فهرست



سایه اقتصادی نیا

۱۵	ویرایش و بازنویسی متن و تصحیح ناهنجاریات
۵۳	ویرایش و مفهوم کلیات
۵۵	ویرایش و نظام بازنویسی متن
۶۳	ویرایش و مبرهنه حقیقت با ایشنا
۶۸	ویرایش، حقیقت اشکی و حقیقت حقیقت
۷۷	ویرایش و موضوع املا
۷۳	ویرایش و حیل منین
۷۴	چشم جهانی نیم فاصله
۸۱	روتی ویرایش، اما کدام ویرایش
۸۴	محریت ویراستار: اولین لایحه اصلاحی حرفه‌ای
۸۶	چند کلمه دربارهٔ نخستین ویرایش و ترجمهٔ فارسی آن
۹۰	ویرایش و نهایی
۹۴	همه چیز زود می‌شود



فهرست

مقدمه ۹

فصل اول: له و علیه ویرایش

ویرایش و روشنفکری ۱۵

ویرایش و مفهوم نثار ۵۳

ویرایش و نظام باورها ۵۸

ویرایش و مهری خانم ۶۳

ویرایش، عقدهٔ اختگی و عقدهٔ حقارت ۶۸

ویرایش و موضوع املا ۷۲

ویرایش و جبل متین ۷۳

جنبش جهانی نیم فاصله ۷۶

رونق ویرایش، اما کدام ویرایش؟ ۸۱

محرمیت ویراستار: اولین درس اخلاق حرفه‌ای ۸۴

چند کلمه دربارهٔ شکسته‌نویسی با آموزگاران مدارس و

مدرسان دانشگاه ۸۶

ویرایش و دمپایی ۹۰

همه چیز پڑوهی ۹۳

فصل دوم: نکته‌ها

- دانشمند، هنرمند، مورخ (scientist, artist, historian)..... ۹۷
- هنرگردان (curator) ۹۹
- شوربختانه ۱۰۱
- سایه‌نویس (ghostwriter)..... ۱۰۴
- سؤال پرسیدن ۱۰۶
- قضاوت کردن کسی ۱۱۰
- مهمان ناخوانده ۱۱۲
- فرمان نحو در نام‌گذاری یک فیلم: جدایی نادر از سیمین... ۱۱۴
- آیا خیالاتی شده‌ام؟! ۱۱۶
- خود را یا کسی را خودکشی کردن: باز هم از زبان و سیاست ۱۱۸
- «اول، دوم، سوم»: یک نکته درباره تشدید ۱۲۰
- رومی ۱۲۲
- خط مورب (slash)..... ۱۲۴
- الامان از سه نقطه! ۱۲۸
- مشکلات زبانی در سریال شهرزاد..... ۱۳۱
- نمود بیزاری در زبان فارسی ۱۳۴
- ملک الشعراء بهار یا ملک الشعراء بهار؟ ۱۳۶

فصل سوم: پرتله‌ها

- استاد ابوالحسن نجفی ۱۴۰
- درگذشت ابوالحسن نجفی ۱۴۱
- اسباب یگانگی ابوالحسن نجفی ۱۴۶
- محبوب و عزیز و آشنا..... ۱۵۴
- استاد احمد سمیعی (گیلانی) ۱۵۷
- نه هر که آینه سازد سکندری داند ۱۵۸

- استاد علی صلح‌جو..... ۱۶۱
- نگاه باز و غیر کلیشه‌ای به ویرایش ۱۶۲
- اصول شکسته‌نویسی ۱۶۹
- بوتیمار این دریا..... ۱۷۳
- کتابنامه ۱۷۷

اولین مواجهه‌های من با خلق و خواهی خاصی، که بعداً دریافتم در میان قشری از ویراستاران عمومیت دارد، از همین وقت‌ها شروع شد. نزد من طبیعی می‌نمود که فرد تازه‌کار بی‌تجربه هر پیشنهاد کاری را بپذیرد، چون قاعدتاً نمی‌تواند بر سر شرایط مالی قرارداد یا زمان تحویل کار چانه‌زنی کند. قدرت و امکاناتش را ندارد. در همه‌جای دنیا و همه‌مشاغل نیز همین است. کارنامه خالی با کارنامه پر فرق دارد. تعجب من از آن بود که می‌دیدم بسیاری از همدوره‌ای‌های ما، که هنوز هیچ کارنامه‌ای ندارند، به جای این‌که سختی کار و کمی درآمد را به خود هموار کنند تا به تدریج شناخته شوند و بتوانند کارهای بهتری بگیرند، همان اول کار از مافیای صنعت نشر، از جفای ناشران زالوصفت، از پایمال شدن حقوق اهل قلم به دست مشت‌بند بنگاه‌چی، از نبود صنف و اتحادیه و بخشنامه و... با ژست‌های عجیب روشنفکرانه گله می‌کردند و با همدات پنداری با این بیت حافظ که می‌گوید: «فلک به مردم نادان دهد زمام مراد/ تو اهل فضل و دانش همین گناهت بس»، پیشنهاد کارهایی را که دستمزدهای پایینی داشت، با تبختر و تفرعن رد می‌کردند. ناگفته نماند که همین همکاران از ما، که این قراردادها را می‌پذیرفتیم تا به هر قیمتی کار بگیریم، دل خوشی نداشتند چون معتقد بودند همین ماهاییم که ناشران و کارفرمایان را پررو می‌کنیم.

آن روزها سن و سالی نداشتیم و طبعاً مرعوب این رفتارهای روشنفکرآبانه و متفرعانه می‌شدم؛ اما این رعب آن‌قدری نبود که پا پس بکشم. من جزو کسانی بودم که هر جا، هر کس، هر کاری پیشنهاد می‌داد می‌پذیرفتم و انجام می‌دادم و امروز از این بابت خرسندم. سخت می‌گذشت؛ به‌ویژه که درآمد قابل‌اعتنایی از این راه پیدا نمی‌کردم، اما از هر کدام تجربه‌ای اندوختم و به تدریج مسیر صعب‌العبور حرفه‌ای‌ام را هموار کردم. آنچه در جستار اول این کتاب، «ویرایش و روشنفکری»، می‌خوانید حاصل همان مواجهه اولیه با برخی از همکارانم و تأیید و تقویت همان دریافت اولیه است طی کار در محیط نشر ایران، هم دولتی و هم خصوصی.

حسن دوره‌های مرکز نشر فقط آموزش تخصصی و هدفمند نبود. استادان ما شاگردپرور بودند و دانشجوی مشتاق و مستعد را حمایت می‌کردند. دستمان را می‌گرفتند تا بتوانیم کار بگیریم و بالا بیایم. اولین کار را هم یکی از همان استادان مرکز نشر دانشگاهی به من پیشنهاد داد؛ استاد عزیزی که خیلی زود از دست رفت و تلخی مرگ نابهنگامش را هنوز به یاد دارم: محمدعلی حمیدرفیعی. مترجم بود. در دفتر نشری کار می‌کرد و سرپرست پروژه‌ای بود که مرا هم به همکاری در آن فراخواند. قرار ملاقاتی در همان دفتر ترتیب داد و کار را با توضیحات معمول اولیه به من سپرد. قراردادی را هم که از پیش آماده شده بود پیش رویم گذاشت که من، از هولم، ندیده و نخوانده، امضا کردم. اغلب، همه کارهای بعدی را هم با معرفی استادانمان گرفتیم: آقای آذرننگ، آقای سمیعی (گیلانی) و دیگران هر یک ما را به مرکزی و سازمانی معرفی می‌کردند و کم‌کم ما را به جامعه نشر می‌شناساندند. پس از مدتی کار در این انتشارات و آن نشریه، در سال ۱۳۸۳، آقای سمیعی (گیلانی) مرا به کار در «گروه ادب معاصر» فرهنگستان زبان و ادب فارسی دعوت کرد. از این‌جا بود که من به همکاری ایشان مفتخر شدم و سال‌ها از خوان بی‌دریغ فضل و فضیلتش بهره بردم؛ سعادت‌تی که هرگز فراموش نمی‌کنم. آنچه در کتاب حاضر گرد آمده است ماحصل حضور من در محیط نشر ایران است؛ اعم از سازمان‌های دولتی، ناشران خصوصی و مطبوعات ادبی. قالب نوشته‌هایی را که در فصل اول کتاب، «له و علیه ویرایش»، گرد آمده است، احتمالاً بتوان جستار خواند. در این نوشته‌ها خاطرات و تجربیات و شنیده‌ها و دریافت‌ها و آموخته‌های من به هم آمیخته‌اند. شاید بسیاری از این دریافت‌ها با ملاحظات دیگران همخوانی نداشته

۱. «در ادبیات پس از مشروطه، مقاله را گفتار نام نهاده‌اند و امروز آن را جستار می‌خوانند. در هر دو عنوان، همچنان فعل حاکم است. اما در لفظ جستار منش جستجوگری و چندمعنایی متن است که برجسته می‌شود. چیزی را می‌جویم و ادعایی بیش از این ندارم. یافتن بماند به عهده خواننده، و وابسته به افق‌های معنایی دیگر.»

بابک احمدی، «رساله‌ای در ستایش رساله»، مندرج در: دفترچه خاطرات و فراموشی و مقالات دیگر، محمد قائد، تهران: طرح نو، ۱۳۸۰، صص ۷-۱۰.